

گناه مقدس

یک دفعه سنگ نند روشن .
یک روزن و بیلد آرا من .
لذا بگر چهار انسان
هم زن .

زند ان . . .

یک کوزه نشسته تازه روشی
چون شاخ گل سفید مردم .

این بویسی ارده رو سیاه است

~~و~~ بی گناه است

سین روز و شبانی که بگر اوزان

کرده است دعا و توبه و غسل

تا باز شود زن نجیبی .

اما بکنند در این ستم خالی

کمان افترک ریش زندان

او را بکنند ز کف عقال .

زینبای امر بر زوشت است :

یک لقمه نان و سنگ زندان

همان و سنگ از آن زن درددل . . .

آن زن که نشسته مار دیوار

حول کوزه و حسی گریه فشار

با نوح بر سر است دشمنی .

این زن

دیری است دشمن درون سینه

حول پای کوزه بخون پیوسته .

دیری که او زناد برده ،

~~و~~ طمعی را

گمانه طمعی در سادمانی

و آن لذت و درد مادر را

مفلک فقر

بیت گناه نعلین ۲

دیری که او زیاد برده است
گرم و غم دزدی خستنی
وان بویل که نه دوا می فرزند
رندان و عدای سوخ و محتر
آنها هم از برادر فرزند

* دیر است که خم گشته در
بال گویه بر آن دو گور گمنام
هم تو مردم پیر در آنجا
دیر است بخندن اند آرام

* دیر است به خلوت در روشن
خاندش نه صدای و عدال
دیری است بدون ساد و غم
خوگور به زندگی زندان

* امروز برای اولین بار
بر حال زنی جوان دلی گرفت

چون دیده که "مجم سیاسی"
س خود ده گنگ و لی نخور
نه آبی و نانی و غذائی -
یک دنده رنگ بر روییده

آیا ز محیط خود چه دیده ؟

* حاد و گریب ، ز روزن در
دزدانم درون دهنه آمد -
انگشت سیاه لاغرش را
بر پله و چشم این دآن زد

* در باز شد و به یک اشاره
رفت آن زن رویی بی مهر
خواهد و چه گوید خرد فر کرد
فاریخ ز جهان هستی ، آن دزد

« آدم گش » هر بود بیدار

ناراحت و غصه دار و بیمار

از گناه که « مجرم سببی »

هر سید از لوبه هر با بی

→ ایستاده است که بی دردی!

آهسته و خسته، هر زل گفت

→ رازش به دم نهفته دارم

بنویسد اگر که راز داری.

x

یک روز بلند آفتابی

در هر کجا سال آن بی

من یا بدم، هر رسم هر روز

در هر زعمه، گرم کار بودم

ناگاه دو طفل با برنده

از دور به سوی ما دویدند

آن گندم رنگ که بارها

دیدند

صدند

با یک درختون دانه آرا

سپردند

خوردند. خوردند

x آریاب که از کجا گاش

خوشی کرده دست باز گشت

از دیدن کودکان بر آن گفت

فریاد کنید و ما سزا گفت

(با)

آنها کف دست، دانه آرا

فردند

خوردند. خوردند

تا جسم گرسنه سالی شود بگریه.

ناگام

برخاست صدای غوغای تر
 بگرخت رخا دو پای کویک
 یک سگ خرد دیگر افتاد ...
 وقتا گل آبن پندرک
 سه سرف ز خون لدم کردک
 دیدم بدم ز خود بیرون
 یک بارم آگس خون سه

با بیل حدود
 نیت سر قاتل بدم دل ...

x
 ارباب که ضرب بر پیش خورد
 افتاد زمین و جا بجا مرد
 یک لحظه بعد سبیل زاندام
 مارا لوی سر زلفت بد برد

x
 وقت سر نفس بجم دیدم
 سه دیکده باز هم عزادار
 گفتم بدم خطا نکوریت
 در کتن مالک سمکار
 این کینه وانتقام ده بود

x
 در محکمه ایساره گفتم
 ما بر دو سر یک قتل هستیم
 دارم بجرم خوش آفرار
 فرزند حوالی خشمگنم
 لفتا بکنند ما در لورا
 خواهد که چون شود لورسار

x

ناگاه زگوشه بیبا حانت
آن مادر تازه داغ دیده
ز و دیده درنگ و برین
~~تذکره سعدی~~
با چشم و خروش گفت :

« من هم
با این دو نفر یک هم
فراد کنید، هر مردی
» من هم «

x

سجد به هم صدای مردم

« ما هم ... »

قاصد به غضب در آن ملاطم
زد رنگ
بر خالت
نیش

اما بیجان و شور و مردم
خاندان ملک
تا ز اعدام

خرزند مرا نجات دادند
صد سگ، به درگه خداوند

~~تذکره سعدی~~ ما بر روی حسن اوضاعم ...

x
نه سال از آن زمان گذشته
یک سال دیگر سووم ارزاد
باشد که ندم و بینم
این ده مان کشد ساد
وقتی بیدم شدت داماد ...

گناه تقدس - ۹

من مادر پرور گناه هم
اما تو بگو چه بوده جرئت
نابت ز چه مجرم بدی است؟

لجنه زرد او به ما سخن گفت

~~چندین سال در مجرای است~~

مادر گناه تقدس تو

~~چندین سال در مجرای است~~

۷ ۶ ۵

این برش مادر پرور است
تلفم که گناه کرد، تو با است
مادر گناه تقدس

۱۴۴۲-۸۲

۹
لطفاً دو نسخه چاپ کنید
مکرم